

ترامپ باخت!

ترامپ در «سورپرایز گلوبال هاوک» قربانی «چیکن گیمی» شد که خودش بمبالاتانه آن را راه انداخته بود.

دو ماه پیش در مقاله «پازل جنگ» تصریح کردم:

ترامپ با قرار دادن سپاه در لیست تروریستی و افزودن بر تحریم‌های اقتصادی ایران، نامدبرانه مناسبات دو کشور را در وضعیت «چیکن گیم» قرار داد. (پانوش) وضعیتی که در آن حرف اصلی را عنصر ارباب میزند و هر طرف که زودتر مرعوب شود طبعاً بازنده بازی خواهد بود.

در ماجرای انهدام «گلوبال هاوک» توسط سپاه این جمهوری اسلامی بود که ابتکار عمل را در دست گرفت و ترامپ را در «چیکن گیم» خودخواسته‌اش در موقعیت عمل انجام شده قرار داد.

سپاه با انهدام «آر کیو فور» این پیغام را به ترامپ داد: ما نترسیدیم! حالا نوبت توست.

فارغ از ژست بظاهر انساندوستانه ترامپ که ابراز داشت احتراز از کشته شدن ۱۵۰ نفر دلیل اجتنابش از حمله نظامی به ایران بوده اما واقعیت آنست که علیرغم اولتیماتوم اولیه ترامپ به ایران لیکن خوانش بدون روتوش واکنش وی به «ماجرای پهباد» جا زدن، ترسیدن و واگذار کردن نتیجه «چیکن گیم‌اش» به ایران معنا شد. معنایی که عمق آن بیش از همه دولت‌های عرب خلیج فارس را عصبانی کرد!

ترامپ را باید کمک کرد. وی بدلیل فقد پارادیم سیاسی جهت فهم و کنش و واکنش لازم‌الاحصاء در دنیای سیاست دچار سرگشتگی در تصمیم‌گیری است.

بخش عمده مخالفت ترامپ با ایران صرفاً جنبه داخلی و ریشه در رقابت‌های ایشان در انتخابات ریاست جمهوری دارد.

ترامپ بدون داشتن فهمی سیاسی از جهان سیاست صرفاً جهت پیروزی بر رقیب‌اش در انتخابات ریاست جمهوری کلیت برجام را زیر سوال برد و بعد از شکست رقیب اکنون در رودربایستی شعارهای انتخاباتی‌اش مأخوذ به حیا مانده.

ناتوانی ترامپ در فهم لوازم دنیای سیاست این فرصت را فراهم کرده تا بتوان وی را در «تصمیم‌سازی سیاسی» مدیریت کرد. از سوی دیگر روحیه تاجرمسلک ترامپ این امکان را میدهد تا علیرغم اسارتش در «حلقه جنگ‌طلبان» بتوان از طریق «اطماع و تطمیع» وی را برای «بر سر عقل آوردن» با توجیه سیاسی - اقتصادی ترغیب و تدبیر کرد.

علی‌الحال ایران در موقعیت فعلی برخوردار از موضعی مسلط نسبت به ترامپ شده و آغاز رقابت‌های انتخاباتی در آمریکا نیز این فرصت را

به ایران می‌دهد تا با توجه به ملاحظات ترامپ جهت پیروزی در انتخابات بتواند از طریق «جنگ احترازی» که وعده ترامپ به رای دهندگان بود مانع از افسارگسیختگی وی در سیاست خارجی شود.

مقاله «پازل جنگ» را در لینک زیر ببینید

<https://bit.ly/2X5Ed0s>

#داریوش_سجادی

#ترامپ

#پهباد_آمریکا

#کاخ_سفید

#سپاه_پاسداران

آزمون خنده!

آمریکائیان در ادبیات محاوره از اصطلاح «پاس کردن آزمون خنده» زمانی استفاده می‌کنند تا بدانوسیله بخواهند بر تضمین یک ادعا صحه بگذارند. بمعنای دیگر در فرهنگ آمریکائی یک ادعا زمانی می‌تواند معتبر باشد تا با اتکای بر بداهت و واقعیت مستمع را بابت هجو بودن نخداند.

متهم کردن ایران به حمله به نفت کش ژاپنی در دریای عمان آن هم در موقعیتی که پایوران ایران میزبان نخست وزیر ژاپن بودند، از جمله دواعی است که مطابق فرهنگ آمریکائی نمی‌تواند آزمون خنده را پاس کند.

ماجرای کشتی «کارین ای» در ژانویه ۲۰۰۲ همچنین فانتزی ترور شاهپور بختیار در آگوست ۹۱ دو نمونه مشابه از این موارد است که مانند ماجراجویی اخیر در دریای عمان موید ستاپ بودن بمنظور در تنگنا قرار دادن ایران بود.

در ماجرای کشتی «کارین ای» اسرائیل با توقیف کشتی مزبور در مدیترانه، محیرالعقولانه کشف محموله‌های اسلحه از جانب ایران برای مبارزان فلسطینی را ادعا کرد و در موقعیتی که ایران در شهر بُن در کنار غربی‌ها مشغول رایزنی برای کمک به تثبیت موقعیت در

افغانستان بود، تل او یو از این طریق توانست واریته‌ای علیه ایران راه اندازی کند تا دو هفته بعد جورج بوش نیز پاس طلایی رژیم صهیونیستی را بخوبی در زمین ایران اسپک کند و ایران را در «محور شرارت» قرار دهد!

سناریوی مضحکی که بسرعت معلوم شد با مشارکت صدام و اسرائیل طراحی و رژیم بعث از طریق دپوی اسلحه‌های غنیمتی ایران در دوران جنگ بر روی کشتی «کارین ای» این مضحکه را پرده‌داری کرده بود.

ترور بختیار نیز مضحکه دیگری است که در موقعیتی که ایران خود را آماده میزبانی از «فرانسوا میتران» رئیس جمهور وقت فرانسه در تهران می‌کرد توسط اغیار طراحی - عملیاتی شد و بختیاری که در آن مقطع فاقد کمترین ارزش یا خطری برای ایران بود ناگهان در پاریس ترور شد و بدینوسیله با قرار گرفتن انگشت اشاره اتهام به ایران «میتران» سفر خود به ایران را که برای تهران بسیار حائز اهمیت بود، کنسل کرد.

در واریته حمله به نفتکش ژاپنی نیز هر چند ترامپ کوشید ادای سلف خود را (جورج بوش پسر) درآورد و ایران را مرعوب اُشتُلُم خود کند اما پاسخ محکم آیت الله خامنه‌ای به ترامپ در ملاقات با «شینزو آبه» تا آن اندازه برای ترامپ غافلگیر کننده بود تا بتواند تمرکز وی را بر هم بزند و وقتی در واکنش به پاسخ رهبر ایران برخلاف ادعاهای قبلش مبتلا به هذیان شد و گفت: ایرانی‌ها آماده مذاکره نیستند و ما هم آماده مذاکره نیستیم «!» چنین واکنشی اثبات کرد که ترامپ قابلیت مدیریت شونده‌گی دارد و رهبر ایران بخوبی توانست وی را مدیریت کند.

بدین منوال تَلَاوُءٌ ترامپ دالی است بر این مدلول که از این هُلُشتاین افسارگریخته نمی‌توان ترسید.

ترامپ برخلاف سلفاش (جورج بوش پسر) که تا بُن دندان فردی ایدئولوژیک بود نه مرد جنگ است و نه مرد سیاست و تنها مرد تجارت است و بقاعده سنت تجارت موظف به ترسوئی بمنظور حفظ سود و سرمایه و تجارت است.

مضحک اعرابی‌اند که در حاشیه خلیج فارس و در طمع نوشیدن شیر این «گاو» پستان‌هایش را با ولع بلعیده‌اند غافل از آنکه این گاو «نر» است!

از حصر تا حصر!

علی شکوری‌راد اخیراً اظهار داشته:

الان عزیزانی در حصر هستند که این حصر، هم خلاف قانون بوده و هم خلاف نظر مردم است. نه تنها، هواداران محصورین با این حصر مخالف هستند، بلکه مخالفین نیز توجیه نیستند که این حصر غیرقانونی، به چه جهت در حال استمرار است.

مطالبه شکوری‌راد هویدا کننده فکری جامعه شناختی با اتکای بر دیدی آنارکرونیک (پانوش) به تاریخ است.

شعار «موسوی دستگیر بشه - ایران قیامت میشه» در سال ۸۸ قرینه‌ای بود از شعار «وای به حالت بختیار - اگر امام فردا نیاد» که در فردای دستور «بختیار» مبنی بر بستن فرودگاه‌های کشور جهت ممانعت از بازگشت امام به ایران توسط پیروان امام در تظاهرات خیابانی سر داده شد.

شعاری که سرعت تاثیر گذاشت و بختیار ناگزیر و بلادرنگ امریه‌اش را ملغی کرد.

یابش چرائی فروغ آن شعار در ۵۷ و بی‌فروغی شعار سبزها در ۸۸ موید عمق ملی پیروان امام در ۵۷ و فکری از دغدغه ملی نبودن شعار سبزها در ۸۸ بود.

قدر مسلم اگر در ۸۸ نیز مانند ۵۷ مطالبه سبزها مبنی بر پیروزی موسوی در کل کشور «عمقی ملی» داشت در آنصورت حکومت نیز در پروای مخالفت با قاطبه ملت در پروای حصر موسوی قرار می‌گرفت.

علی‌ایحال و اکنون برداشتن حصر موسوی می‌تواند موید فراست حکومت باشد.

کسر معناداری از حواریون موسوی در موقعیتی پشت شعار «برداشتن حصر» سنگر گرفته‌اند که به زعم ایشان «یک موسوی خوب، موسوی در حصر» است!

حصر را از موسوی بردارید و در فردای آزادی، تنها کافی است موسوی یک بار دهان باز کند و از بازتولید «دوران طلایی امام» سخن بگوید و آنگاه بدنه ماکزیممی مدافعین ایشان دچار ریزش شده و موسوی را از «حصر حکومت» به «حصر سبزها» احاله می‌دهند!

اقبال به موسوی برای بدنه ماکزیممی و «هیدئنیسم سکولار» سبزها (پانوش) از باب اضطرار و حکم اکل میته را داشته که در نبود «قهرمان خودی» دست به پردازش «قهرمان فرضی» زده و در قفای آن پناه گرفته‌اند. همانی که پیشتر نیز محمد خاتمی به آن بدین گونه اذعان داشت:

باید قبول کنیم که بسیاری از افراد هوادار ما کلیت نظام رو قبول ندارند و با اینها اصلاح ممکن نیست. (پانوش)

یک - آناکرونیک ، تباین توالی تاریخ

Anachronism

دو - هیدنیسم ، فلسفه خوشی پرستی و تمتع از لذائذ زودگذر دنیوی

Hedonism

نگاه کنید مقاله جارچیان پسر مرجانه

<https://bit.ly/2FjIT81>

#داریوش_سجادی

#میرحسین_موسوی

#جنبش_سبز

شاخصهای ابتذال!

ویدئوی «آقامون جنتلمنه» و اقبال به این ویدئو، شاخص ابتذال نزد جماعتی است که نه موسیقی را می‌فهمند و نه درکی از شعر دارند و نه شعور سُرایش را می‌فهمند.

این کمال ابتذال است که «قِر دادن» آن هم با مفتضح‌ترین «قرشمال موسیقایی» شاخص شعف و مبنای احراز هویت و ملاک ابراز شخصیت نسلی شود که برخلاف دکارت که «فکر کردن» را دلیل بر «هست بودگی خود» می‌انگاشت ایشان مُبتهجانه از آن بابت مفتخرند که:

قِر می‌دهم پس هستم!

اسباب تاسف است که علیرغم گذشت نزدیک به ۵۰ سال از فوت مرحوم شریعتی کماکان پژواک دلمویه دکتر در دهلیزهای تاریخ مسموع است که غمگنانه نهیب می‌زد:

اگر جوان شیعه و تحصیلکرده امروز هوس‌ها و هوس‌بازی‌های «بلیتیس»

فاحشهای از غرب را در زیباترین اشعارش به فارسی می‌یابد اما نهج البلاغه علی را نمی‌یابد دلیل این تناقض نشناختن است! ملالی نیست. بقول دای جان ناپلئون: چیزی که انتها ندارد «خریت» است!

هفت سال پیش که ویدئو کلیپ «گنگم استایل» اقبال جهانی پیدا کرد و بیش از «یک میلیارد بار» در یوتیوب دیده شده همان موقع نوشتم: در جهانی که «یک میلیارد» بیننده برای ویدئویی که در آن «سای» با مبتذل خوانی مانند «علی ورجه» روی استیج با سبک سری ورجه وُرجه کرده و هذیان می‌بافد و نامش را موسیقی می‌گذارند و جمعیتی میلیاردی نیز برای چنین ابتذالی شیدائی می‌کنند! چنین ضایعه‌ای چیزی نیست جز شاخصی بر یک مشنگیسم مزمن و جهانی!

وقتی موسیقی و خوانش موسیقایی عبارت است از تلفیق هماهنگی بین صدائی خوش و شعری موزون و معنادار در کنار موسیقی زیبا، ریتمیک و هارمونیک، اکنون فریادهای هسیتریک و جنون انباشته از سکس در تولیدات «مسما به موسیقی مدرن» را چگونه می‌توان به عنوان موسیقی «وجدان» کرد؟

زمانی زنده یاد «سلمان هراتی» در یکی از سروده هایش اظهار می‌داشت:

دنیا به عشق محتاج است و خود نمی‌داند
خدا بی‌امرز نیست تا ببیند اینک «دنیا» قبل از عشق محتاج ارزنی عقل
و شعور است!

#داریوش_سجادی
#آقامون_جنتلمنه
#داریوش

سیاستمداران بی شعور

سنت سیاست ورزی نزد دولتمردان کاخ سفید بازتاب آن ضرب المثل معروف آمریکائی است که

What goes around comes around

جنگ جهانی دوم هر چند با پیروزی مقتدرانه آمریکا به پایان رسید اما شیوه پایان جنگ، حامل یک بدآموزی به دولتمردان کاخ سفید شد.

برخورد با مشت آهنین میراث ناصوابی بود که از فردای بمباران اتمی ژاپن این باور را نزد سیاسیون امریکا نهادینه کرد تا بدون تبحر و تسلط به آداب و ظرافات سیاسی مشکلات خودشان با دنیا را صرفاً از موضع قدرت و تحکم مرتفع کنند.

باوری که هر چند در کوتاه مدت ذائقه قلدرانه واشنگتن را شیرین می کرد اما نتیجه بلند مدت مانند بومرنگی بود که ضرباتش را با قدرتی افزون تر به آمریکا بازمیگرداند

کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در ایران علیه مصدق نمونه برجسته این رویکرد غلط کاخ سفید بود.

در کودتا هر چند بازیگردان اصلی و سفارش دهنده کودتا انگلستان بود اما بی طرفتی و نابلدی سیاست نزد دولتمردان کاخ سفید منجر به آن شد تا ۱۵ سال بعد همه نفرت ایرانیان با «سقوط رژیم کودتا در ایران» متوجه امریکا شود و انگلستان در سایه سیاست دانیاش مصون از امواج توفنده انقلاب اسلامی ماند

شیوه عمل نسنجیده آمریکا در لشکرکشی به عراق بعد از ۱۱ سپتامبر و بازداشت خفت بار صدام در آن جنگ نیز نماد برجسته دیگری از ناآشنائی سیاست مداران آمریکائی با ظرافت های دنیای سیاست است. علیرغم پلیدی و جنایتکار بودن صدام حسین اما صدام در آن مقطع و نزد افکار عمومی منطقه «قهرمان جهان عرب» محسوب میشد و حداقل فهم و شعور سیاسی می بایست به دولتمردان کاخ سفید حکم می کرد تا با صدام مبارزه ای شایسته و برخوردی آبرومندانه داشته باشند

علیرغم این بازداشت خفت بار و حقیرآمیز صدام در مقابل دوربین و بیرون کشیدن وی از داخل یک دخمه و جوریدن موهایش در منظر افکار عمومی، شاید توانست غرور و حس قدرت طلبی آمریکائیان را ارضا کند اما همین بی مبالائی منجر به آن شد تا نطفه کینه ای عمیق از آمریکائیان نزد اعراب شکل بگیرد تا چند سال بعد جنبش هیستریک ضدآمریکائی داعشیزم بتواند از طریق توحش افسارگسیخته شان غیظ انباشته خود علیه آمریکا را تخلیه کنند.

ماجرای ترامپ با ایران را نیز نمیتوان از این سیکل بسته حماقت جدا دانست.

ترامپ با تکیه بر سنت سیاسی نهادینه شده «مشت آهنین» در حالی می‌کوشد ایرانیان را در تنگنای «مذاکره از موضع تسلیم» بکشانند که روحیه ایرانی اساساً سلطه ستیز و تفاخر طلب است.

هر چند برای ترامپ و مردان ترامپ «زورگوئی در نبود شعور سیاسی» امری طبیعی محسوب می شود اما در نقطه مقابل ایشان، ایرانیان با اتکای بر یک هویت تاریخی و سیکل ۶۰۰۰ ساله تمدنی و روحیات اسلامی بخوبی آموخته اند در «مناسبات قدرت حاکم در جهان سیاست» تسلیم باج

خواهی و زورگویی نشوند.

جنگ ۸ ساله صدام با ایران نزدیک ترین نمونه از روحیه سلحشوری ایرانیان را در دسترس دولتمردان واشنگتن قرار می‌دهد و این بداقبالی ترامپ است که باج خواهیش از ایران مصادف با نسلی شده که درس‌های زیادی از جنگ ۸ ساله با صدام گرفته‌اند و در تمام دورانی که ترامپ «هرزه مسلکانه» مشغول زن بارگی با معشوقه‌هایش بود، ایرانیان در حال سلحشوری در مقابل دشمنان کشورشان بوده و چنانچه ترامپ نتواند در مقابل ایرانیان اتخاذ «سیاست ورزی حاذقانه» کند آنوقت این ایرانیان خواهند بود که سیاست را به ترامپ مشق خواهند کرد همان گونه که به ۶ رئیس‌جمهور پیشین کردند!

#داریوش سجادی

تحلیلی بر سفر شینزو آبه نخست وزیر ژاپن به ایران

علاوه بر تحلیل‌های موجود بنده نگاهی متفاوت به حضور ایشان دارم. مطمئناً دولت ژاپن صد درصد پاسخ قاطع رهبر ایران رو میدونست.

پس دلیل این سفر چه بود؟

ژاپن قصد نادیده گرفتن تحریم‌های نفتی آمریکا علیه ایران را داشت. و در حال جور کردن مقدمات توجیهی خودشون در رسانه‌های جهان بودند. به محض فهم این موضوع، ترامپ دیدارها و گفتگوها را با آبه آغاز کرد.

بی شک یکی از پشت پرده‌های این دیدار؛ (خط و نشون کشیدن ترامپ به دولت ژاپن بود).

۲ نکته بسیار مهم؛ اینکه ژاپن هم پیمان امریکاست و دومین نکته تلاشی طبق قانون ژاپن (واردات نفت کاملاً در اختیار شرکت‌های خصوصی است نه دولتی‌شان) پس بدلیل قانونی بودن این موضوع، آمریکا عملاً نمیتواند به دولت ژاپن فشار بیاورد که خرید نفت خام از ایران را متوقف کند.

□ به این پلن دقت کنید □□

ژاپن نفت خام را از ایران کاملاً قانونی خریداری میکند اما برای نقل و انتقال محموله خریداری شده باید از شاه‌رگ حیاتی انتقال نفت

جهان یعنی تنگه هرمز عبور کنه ، بعد از عبور نفتکش ها ، ایران قانونا اختیاراتی ندارد و اینجاست که پای قلدری آمریکایی به میان میاید که خودش عامل اصلی ناامنی منطقه است.

شینزو آبه برای بسته نشدن این مسیر و ایجاد امنیت اقتصادی فقط و فقط بخاطر منافع کشور و مردمش در حال تلاش کردن است. و تن به بازی در نقش میانجی گری داد.

برای تحلیل یک فکت مهم ارائه میدهم: دقیقا همون روز دیدار ژاپن ۲۳ خرداد دو نفتکش که حاوی محمولات ژاپنی بود در دریای عمان نزدیک آبهای ایران مورد حمله و اصابت اژدری نامعلوم واقع شد،* این همون زهر چشم امریکا به ژاپن بود.

یعنی؛ ژاپن پول بده، نفت هم بخرد ،هیچ حرفی نیست اما ما میزنیمش.

پرستو مروجی

تحلیلی بر سفر نخست وزیر ژاپن به ایران

تحلیلی بر سفر نخست وزیر ژاپن به ایران

ویدیو را در لینک زیر مشاهده فرمایید.

<https://www.aparat.com/v/0EqA8>

اسلام شناسان موسمی

[ویدئو را مشاهده فرمایید](#)

اسلام شناسان موسمی!

شینزو آبه نخست وزیر ژاپن روز گذشته طی ملاقات با حسن روحانی از

موضعی اسلام شناسانه و با نگرشی تنزه طلبانه در مقام تبیین اصلحیت اسلام اظهار داشت:

دین اسلام، دین صلح و تسامح است و من همیشه به میانه روی و معنویت اسلام علاقمند بودم.

هر چند اظهارات آقای آبه موید حُسن نیت ایشان می‌تواند باشد اما شناخت ایشان از اسلام فاقد عمق اندیشگی است و چنین درکی از اسلام دالی است بر درک ناقص ایشان از ذاتی و عرضی دین اسلام و دیانت مسلمین.

بالغ بر ۱۸ سال پیش و در فردای عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر تونی بلر نخست وزیر وقت انگلستان سراسیمه خود را به آمریکا رساند و طی سخنرانی در کنگره آمریکا با اظهاراتی مشابه شینزو آبه گفت: ما عملیات ۱۱ سپتامبر را به حساب مسلمانان نمی‌گذاریم چون اسلام دین صلح و دوستی است!

در همان تاریخ و در فردای سخنرانی بلر طی مقاله‌ای خطاب به ایشان نوشت:

کار ما مسلمانان به اینجا کشیده شده که شما می‌خواهید اسلام ما مسلمانان را به ما بیاموزانید؟

خیر آقای بلر! اشتباه به عرضتان رسانده‌اند. اسلام بالذات دین صلح طلبی نیست! هم چنان که دین جنگ طلبی هم نیست! آنچه گوهر اسلام را نمایندگی می‌کند ذات «حق طلب» و «عدالت محور» آن است و مسلمانان برای استیفای این ذات اگر لازم باشد بجنگند، می‌جنگند و بغایت خوب هم می‌جنگند! همچنانکه در کربلا جنگیدند و اگر برای استیفای همین ذات لازم باشد صلح کنند، صلح می‌کنند و خوب هم صلح می‌کند همچنانکه در حُدیبیه صلح کردند.

ذات اسلام به کفایت قابل دفاع و مستدل هست تا برای مارکتینگاش محتاج بزک و آذین و آرایه و گریم و چهره آرائی نباشد.

مشکل شما با اسلام برخورد ناعادلانه و ظالمانه و حق کشانه‌تان است که مسلمانان را بصورت تبعی موظف می‌کنید بمنظور استیفای عدالت و حقوق تضییع شده‌شان توسط شمایان متوسل به فروعات‌شان شوند.

اگر در فردای یازده سپتامبر محزونانه به صرافت صلح و دوستی در اسلام افتاده‌اید نقطه عزیمت‌تان را در چگالی مظالم‌تان در حق مسلمین قرار دهید.

حکایت ما با شما حکایت آن حاکم ظالمی است که در فردای حریق در خرمن‌اش غمگانه لابه می‌کرد:

من ندانم این آتش از کجا در خرمن‌ام افتاد؟
و صاحب دلی گفت:

از اشک چشم یتیمان و آده دل بیوه زنان!

تراژدی‌ها !

خرداد ۶۸ آیت‌الله خامنه‌ای در قسمتی از پیغام مکتوب‌شان به مناسبت درگذشت بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و با توجه به حضور گسترده و صمیمانه مردم در آن مراسم، تحریر داشتند:

او آن نخستین بود که دومین نداشت و امامی آنچنان را امتی این چنین شایسته است.

هر اندازه می‌توان بر شانیت و شایستگی دو سویه میان امام و ماموم در جمهوری اسلامی صحه گذارد اما به همان میزان نمی‌توان محرومیت و عدم تمکن جمهوری اسلامی از ناحیه مخالفینش را بی‌وقعی کرد!

حکومت در ایران هر اندازه بتواند بر فهم و شان شهروندانش بنازد اما هرگز نمی‌تواند خجالت زده بابت اپوزیسیون بی‌مقدارش نباشد!

این طنز تلخ تاریخ است که زمانی در همین جمهوری اسلامی مخالفین وزین و سرشناس و سنگین ساحتی مانند عزت‌الله سبحانی و مهدی بازرگان‌ها و به‌آذین‌ها و کیانوری‌ها، اپوزیسیون نظام را طلایه داری می‌کردند اکنون مابه‌ازایش سخافت‌ها و جلافت‌هایی (!) امثال مهدی خزعلی و محمد نوریزادها در داخل تا شیرین عقولی مانند رضا پهلوی و مسیح علینژاد و حسینی ری‌استارتی و «هخا و کذا» جملگی «دون کیشوت» و «سانچو پانزای» سروانسی را می‌مانند که خلجان روان پریشی متوهمانه‌شان را با «خویش شوالیه‌بینی» التیام می‌دهند.

ظاهراً جمهوری اسلامی از این بابت با مدینه الرسول اشتراک تقدیر پیدا کرده.

رسول‌آله وقتی در حُدیبه تن به آن داد که قریش برخلاف ایشان از عودت فراریان از مدینه نزد کفار معاف باشند (!) هر چند مورد اعتراض اصحابش قرار گرفت اما بفرست می‌انگاشت:

فراری از مدینه‌الرسول همان بهتر که در مدینه‌الرسول نباشد.

خوش‌تر آن باشد تا آن‌انکه التجاء به کفار قریش را مُرَجح بر بودن در مدینه و اقامت نزد رسول‌الله می‌دانند هر آینه در مدینه نباشند شایسته‌تر است تا آنکه با بود نامیمون‌شان آلاینده آرامش و ایوان «شهر رسول‌الله» شوند.

زوال آمریکا !

افول آمریکا امری است قهری و نه دفعی. محرز بودن چنین افولی بازگشت به این بداهت دارد که نطفه ایالات متحده در بطن لیبرالیسم فلسفی منعقد شد. لیبرالیسم فلسفی از ابتدا فاقد بضاعت جهت فهم بداهت بشر و حاجات ایشان بود و چنین نحافتی، آمریکا را در قامت نماینده چنان نحله‌ای محکوم به انهدامی محتوم می‌کرد. آمریکا قبل از آنکه در تاریخ محکوم به افول باشد در مبانی معرفت شناختی محروم از بضاعت جهت تبیینی واقع‌بینانه و معناشناسانه از انسان بماهو انسان بود. استراکچر فلسفی اندیشه لیبرال واکنشی قهری به سترونی کلیسای کاتولیکی بود که تمامیت معرفت خود را حول زهدگرایی و دنیاستیزی بنا کرده بود. خوش زیستی اباحه سالارانه واکنش قهری لیبرالیسم فلسفی به خشک زیستی سترونا نه کلیسای کاتولیک بود که از بطن پروتستانیزم لوتری منجر به اخلاق سرمایه داری پول سالار شد. چیزی که بعدها ریچارد نیکسون با صراحتی شجاعانه در توصیف چیستی آمریکای خوشبخت و آمریکائی خوشبخت آن را چنین توصیف کرد: در آمریکا پول همه چیز نیست بلکه تنها چیز است به اعتبار همین پول سالاری یک سالار و افسارگسیخته آمریکائی بود که از ۲۰۰۷ که «یگانه چیز» خوشبختی آور آمریکا (دلار) در ناملایمات اقتصادی ناشی از بحران مسکن دچار هزیمت شد، از همان مقطع نیز خوش‌باشی پول سالارانه آمریکائی از پاسخگوئی به یاس فلسفی و «بی معنائی زندگی در فقدان دلار» ناتوان شد. از سوئی دیگر افول آمریکا امری است مقدر. مقدری آن نیز بازگشت به این بداهت دارد که این کشور فاقد چسب اجتماعی است و واحد ملیت در این کشور قبل از وفاداری ملی، پول و پول سالاری است. آمریکا بمثابه طرف سالادی است که اجزای آن را اقوام گسترده و بعضا مهاجری تشکیل می‌دهد که بدون الفت ملی در سودای «خوشبختی ناشی از ثروت» به این کشور پناه برده و واحد چسب اجتماعی و ملی ایشان قبل از مفاهیم فرهنگی و اجتماعی و تاریخی و جغرافیائی تنها «دلار» است

و با افول «قدرت دلار» و بحران اقتصاد در این کشور، هویت موزائیکی این کشور نیز دچار برون ریخت جلوه‌های خشن و نابردبار و نامتجانسی شد که تا پیش از این زیر درخشش «سال‌های طلائی دلار» پنهان مانده بود.

نکته حائز اهمیت آنست که لیبرالیسم فلسفی آمریکائی با فهم معوج خود از مبانی معرفت شناسانه انسان «خوش زیستی» را در نقطه مقابل «بهزیستی» مطمح نظر اندیشه دینی و زیست مومنانه توحیدی قرار داده بود و با توسل به غول سکولاریسم اندیشه دینی و بویژه اسلامی را به چالش و هم‌آوردی می کشید.

جدال ناکامانه و محکوم به هزیمتی که به دلائلی قابل فهم «سکولاریسم آمریکائی» را در مقابل اندیشه و مبانی معرفت شناسانه اسلام خلع سلاح می کند.

قائلین به چنین مصاف نامفهوم و محکوم به زوالی از این واقعیت اغفال می ورزند که اسلام منش است و سکولاریسم روش. این ایدئولوژی است آن متدلوژی و نمی شود افکار را با ابزار رگلاژ کرد.
#داریوش سجادی